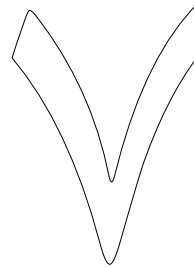


واکاوی نقش طبقه متوسط جدید در جنبش اجتماعی مصر



* سعید حاجی ناصری

** سید ابراهیم اسدی حقیقی

* سعید حاجی ناصری استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد.

** سید ابراهیم اسدی حقیقی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد.

ebrahimasadi@ut.ac.ir

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۶/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۱، صص ۲۳۴-۱۹۷.

چکیده

با گسترش مشکلات اقتصادی و فشار سازمان‌های بین‌المللی، سادات و مبارک رو به سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی آوردند. انجام این سیاست نیاز به گسترش متخصصانی داشت که دانشگاه آنها را پرورش می‌داد. با گسترش دانشگاه‌ها نیاز به گسترش ابزارهای نوین ارتباطی بیش از پیش احساس شد. سادات و مبارک، خواستۀ ناخواسته، طبقه متوسط جدیدی را گسترش دادند که روز به روز بر قدرت آنها افزوده می‌شد. نوشتار حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال است که طبقه متوسط جدید چه نقشی در جنبش اجتماعی مصر ایفا کرد؟ فرضیه مقاله مطرح می‌سازد که مهم‌ترین بازیگر در شکل‌گیری و تداوم جنبش اجتماعی مصر، طبقه متوسط رو به افول بود که در نتیجه سیاست‌های انفتاح رشد یافت. این سیاست‌ها به گسترش طبقه متوسط (در مفهوم غربی آن) ختم نشد بلکه به گسترش طبقه متوسط رو به افول ختم شد. این طبقه برخلاف طبقه متوسط در جهان غرب که از شأن و جایگاه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برخوردار است، تنها از شأن فرهنگی برخوردار بود. در نتیجه، این جنبش اعتراضی در جهت برطرف ساختن نیازهای اقتصادی و سیاسی طبقه متوسط رو به افول و رسیدن به آزادی و عدالت بود.

واژه‌های کلیدی: مصر، طبقه متوسط رو به افول، انفتاح، اقتدارگرایی و رسانه

مقدمه

نوسازی زمینه ساز ورود نیروهای جدید به جهان اجتماعی - سیاسی کشورها می شود. سادات در دهه ۷۰ و مبارک در نیمه دوم دهه ۸۰ و به ویژه از دهه ۱۹۹۰، تصمیم به انجام سیاست های نئولیبرال اقتصادی گرفتند. کشور مصر به شدت شهری شد و ساختارهای شهری به طور خزنده وارد جوامع روستایی شدند. این سیاست ها زمینه ساز کاهش حجم دولت و افزایش رسانه های نوین ارتباطی در درون کشور نیز گردید. گسترش آموزش عالی و دانشگاه های متعدد، یک طبقه تحصیل کرده نسبتاً وسیعی را به وجود آورد که می توان آن را طبقه متوسط جدید نامید. آمارهای موجود در خصوص بافت های اجتماعی جهان عرب نشان می دهد که طبقه متوسط جدید، به شکل مطلق و نسبی، از سریع ترین رشد در بین طبقات دیگر برخوردار است. (ابراهیم، ۱۳۹۰: ۴۸۳)

با بررسی تحولات تاریخی و انقلاب ها و جنبش های اجتماعی در چند سده اخیر، می توان گفت که این طبقه تاثیرگذارترین نیروی اجتماعی محسوب می شود. اگر شهر را کانون مخالفت در درون کشور بدانیم، طبقه متوسط کانون مخالفت در درون شهر است. طبقه متوسط جدید را می توان به گروه های مختلفی از جمله صاحبان مشاغل علمی و روشنفکران و دانشجویان، مدیران و کارمندان عالی رتبه و اداری و حقوق بگیران بخش عمومی تقسیم کرد. روشنفکران فعال ترین گروه مخالف در میان طبقه متوسط هستند. دانشجویان نیز، منسجم ترین و کارآمدترین انقلابیان در میان روشنفکرانند. شدیدترین، منسجم ترین و شورشی ترین مخالفان حکومت موجود را باید در دانشگاه ها سراغ کرد. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۴۲۳)

این مقاله از میان گروه های مختلفی که در طبقه متوسط جدید وجود دارد، تنها

به نقش دانشجویان اشاره خواهد کرد. سؤال اساسی مقاله را می‌توان این گونه مطرح ساخت که طبقه متوسط جدید، در جنبش اجتماعی مصر چه نقشی ایفا کرد؟ فرضیه نوشتار مطرح می‌سازد که مهم‌ترین بازیگر در شکل‌گیری و تداوم جنبش اجتماعی مصر، طبقه متوسط جدید بود که در نتیجه سیاست‌های انفتاح رشد یافت. طبقه متوسط جدید به مفهوم غربی آن در کشور مصر وجود ندارد، بلکه می‌توان طبقه متوسط جدید را در کشور مصر، طبقه متوسط رو به افول دانست. در متن نوشتار، منظور از طبقه متوسط جدید، طبقه متوسط جدید در کشورهای عربی یا همان طبقه متوسط رو به افول است نه طبقه متوسط جدید در مفهوم غربی آن. فرق اساسی طبقه متوسط جدید در کشور مصر و کشورهای غربی در این است که طبقه متوسط جدید رو به افول از سرمایه‌های اقتصادی و سیاسی برخوردار نیست. برخلاف طبقه متوسط جدید در کشورهای غربی که از هر سه سرمایه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برخوردار هستند. به همین دلیل، در ذهن اعضای طبقه متوسط رو به افول، دو شکاف عمده به وجود می‌آید؛ یکی شکاف میان اصول نوین‌شدگی: برابری، عدالت، آزادی، دموکراسی و رفاه اقتصادی و تحقق آن در جامعه آنها و دیگری شکاف میان اوضاع فعلی ملت‌های پیشرفته جهان و اوضاع رایج در جامعه خود. عدالت و آزادی به مهم‌ترین خواسته‌های آنها تبدیل می‌شود، تا از طریق آن بر مشکلات سیاسی و اقتصادی خود فائق آیند. برای رسیدن به این هدف، مهم‌ترین کانال مبارزاتی، رسانه‌های ارتباط جمعی بود که سهم مهمی در یارگیری و اطلاع‌دهی از اخبار، گسترش و مدیریت جنبش ایفا کرد. مقاله حاضر پس از بیان چهارچوب نظری تحقیق و چگونگی رشد کمی و کیفی این طبقه، به بررسی ساختار سیاسی مصر در زمان مبارک و نقش سیاسی طبقه متوسط رو به افول خواهد پرداخت و پس از بررسی اوضاع اقتصادی مصر، به عنوان دومین دلیل اعتراضات طبقه متوسط رو به افول، و رابطه آن‌ها با سیاست‌های درهای باز، به مهم‌ترین کانال مبارزاتی یعنی رسانه‌های نوین ارتباطی می‌پردازد. سرانجام، نتیجه‌گیری مقاله مطرح می‌شود.

ضرورت موضوع را می‌توان این گونه مطرح ساخت که سالیان سال جهان عرب خفته بود. در این کشورها حتی پس از موج سوم دموکراسی‌خواهی در

اروپای شرقی و امریکای لاتین، گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی صورت نگرفت. بر همین اساس، بسیاری از شرق شناسان بر این باور بودند که منطقه خاورمیانه منطقه منفعلی است و در زمینه مردم سالاری پیشرفتی نخواهد کرد و این امر باعث رواج مفهوم «استثنای عربی» گردید. تحولات جنبش‌های اجتماعی اخیر، نشان دهنده موج جدیدی از دموکراسی خواهی بود که در مقابل این باورها شکل گرفت. لذا باید این جنبش را مورد مطالعه قرار داد و ریشه‌ها، علل و بازیگران عمده آن را مشخص نمود.

متأسفانه به دلیل کمبود منابع و سپری شدن مدت زمان اندک از سرنگونی مبارک، کار جدی پیرامون نقش طبقه متوسط جدید در تحولات مصر صورت نگرفته است. محققینی هم که در این زمینه قلم فرسایی کرده‌اند، حجم مطالب آنها بیش از چند پاراگراف نمی‌شود. دکتر حمید احمدی در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی»، جنبش اجتماعی مصر را جنبشی فراحزبی می‌داند که جوانان گردانندگان اولیه آن به حساب می‌آیند؛ به طوری که در ابتدای جنبش، احزاب و گروه‌های مختلف مصر، در مقابل جنبش جوانان سکوت یا با آن به مخالفت پرداختند. ایشان دلیل اصلی نارضایتی جوانان را مشکلات اقتصادی و سیاسی می‌دانند. دکتر محمود واعظی نیز در کتاب «بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه (نظریه‌ها و رویکردها)»، تحولات مصر را گذار از نیروهای سنتی مصر به حساب می‌آورند و آن را نتیجه جنبش جوانان مصر می‌دانند. ایشان این گذار را موقتی دانسته و جهت تحولات کشور مصر را توسط همان نیروهای سنتی - که با نیروهای جوان تقویت می‌شود - دانسته‌اند.

نوآوری‌هایی که این نوشتار دارد، این است که جوانان را دارای نیروهای اجتماعی متفاوت می‌داند و در میان آنها، مهم‌ترین نیروی اجتماعی را دانشجویان به حساب می‌آورد. مهم‌ترین نوآوری که اساس چهارچوب نظری تحقیق نیز بر آن استوار شده است، عنوان طبقه متوسط رو به افول است. وقتی دانشمندان علوم سیاسی از جمله میلز و هانتینگتون از مفهوم طبقه متوسط یاد می‌کنند، آن را نیروهایی می‌دانند که از لحاظ اقتصادی دارای درآمد متوسط، از لحاظ فرهنگ افرادی باسواد و تحصیل کرده هستند که با رسانه‌های ارتباطی آشنایی دارند و از

لحاظ سیاسی نیز دارای رویکردهای دموکراتیک می‌باشند. این مقاله معتقد است که ما در مصر، با طبقه متوسط رو به افول و نه طبقه متوسط در مفهوم غربی آن، روبه‌رو هستیم. بر این اساس، اعضای این طبقه از لحاظ فرهنگی رشد یافته‌اند و دارای سواد و تحصیلات دانشگاهی می‌باشند، اما از فقر اقتصادی و استبداد سیاسی خشمناکند.

۱. چهار چوب نظری

۱-۱. طبقه متوسط رو به افول؛ موتور محرکه انقلاب در خاورمیانه

کدام گروه در شهر از همه انقلابی‌ترند؟ هانتینگتون در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش نوسازی»، بحث مفصلی را در این زمینه ارائه می‌کند. وی معتقد است که به ظاهر، لمپن پرولتاریا (آلونک نشین‌ها)، کارگران صنعتی و روشنفکران طبقه متوسط را می‌توان انقلابی‌ترین گروه‌های سیاسی دانست.

به ظاهر سرچشمه عمده شورش‌های شهری را باید در آلونک نشین‌ها و حلبی آبادی‌هایی بازجست که در نتیجه هجوم فقرای روستایی به شهرها پدید می‌آیند. برخلاف انتظار، در میانه دهه ۱۹۶۰، ثابت شده است که آلونک نشین‌ها و حلبی آبادی‌ها، نمی‌توانند کانون مخالفت و انقلاب باشند. در سراسر امریکای لاتین و در بیشتر آسیا و افریقا، آلونک نشین‌ها بزرگ‌تر شده‌اند و در اوضاع زندگی آنها بهبود محسوسی پیش نیامده است. اما کم‌تر پیش آمده است که خشونت اجتماعی، شورش‌ها و خیزش‌های مورد انتظار در حلبی آبادی‌ها تحقق یافته باشد. هانتینگتون پیرامون محافظه کاری و غیرانقلابی بودن آلونک نشین‌ها چهار عامل را مهم می‌داند: ۱- روستاییانی که به شهرها مهاجرت می‌کنند، تحرک جغرافیایی را تجربه می‌کنند و در اثر حرکت از روستا به شهرها، عمدتاً اوضاع زندگی‌شان بی‌گمان بهبود می‌یابد؛ حتی اگر در آخرین پلکان قشربندی شهری جا گرفته باشند. ۲- سطح آگاهی و اطلاعات سیاسی در بیشتر آلونک‌های شهری پایین است و سیاست چندان جدی گرفته نمی‌شود. ۳- تامین فوری غذا، شغل و مسکن که تنها از طریق همکاری با نظام موجود قابل حصول است، نه مخالفت با نظام و ۴- الگوهای سازمان اجتماعی، در آلونک نشین‌ها نیز از تندرستی سیاسی جلوگیری می‌کند. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۴۰۹-۴۰۷)

هانتینگتون پیرامون انقلابی یا غیرانقلابی بودن کارگران صنعتی نیز معتقد است: در غرب رشد به نسبت دیر هنگام اتحادیه‌های کارگری، استثمار بیشتر کارگران صنعتی را در نخستین مراحل فراگرد صنعتی شدن و تسهیل انباشتگی سرمایه و سرمایه‌گذاری، روا داشت؛ اما در کشورهایی که دیرتر در مسیر صنعتی شدن قرار گرفته‌اند (مانند مصر)، نیروی کار نه تنها به دلیل تشکیل زود هنگام اتحادیه‌های کارگری، تندروی کم‌تری دارد، بلکه از آن جا که این اتحادیه‌ها در نتیجه اعتراض به دستگاه حاکم پدید نیامده بلکه ساخته و پرداخته خود این دستگاه‌ها، گرایش این اتحادیه‌ها به تندروی کم‌تر است. شکل و تحول این اتحادیه‌ها با رأی و تشویق حکومت یا احزاب سیاسی صورت می‌گیرد. حتی آگاهی کارگران نیز از طرف رهبران سیاسی یا دیوان سالاری دولتی، به کارگران می‌رسد. در نتیجه هدف کارگران نه دگرگونی سامان اجتماعی و سیاسی، بلکه هدف‌های اقتصادی ملموس و فوری است.

سرانجام آقای هانتینگتون به این نتیجه می‌رسد که در بیشتر جوامع، طبقه انقلابی دستخوش نوسازی طبقه متوسط شهری است. روی آوردن طبقه متوسط جدید به عمل انقلابی، یک عامل تعیین کننده است.

همانند بسیاری از تعاریف علوم سیاسی، طبقه متوسط جدید نیز دارای معنای دقیق و برخوردار از پذیرش عمومی نیست. این طبقه با عناوین مختلفی از جمله طبقه متوسط شهری، طبقه روشنفکر شهری و یقه سفیدها شناخته می‌شوند. میلز برای سنجش طبقه متوسط جدید از ملاک‌های گوناگونی مانند درآمد، شغل، پرستیژ، دارایی و اقتدار بهره می‌برد. به باور وی این طبقه هیچ‌گونه ارتباط کاری با ابزار تولید نداشته و ادعایی نسبت به عواید آن نیز ندارد. رایت میلز در تمایز این طبقه از سایر طبقات بر ویژگی و منزلت فکری آنها تاکید می‌کند. (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۵) بر این اساس، تفاوت اساسی طبقه متوسط جدید با کلاسیک در این است که طبقه متوسط جدید، صرفاً بر اساس ویژگی‌های اقتصادی تعریف نمی‌شود بلکه مهم‌ترین ویژگی آنها ملاک‌های فرهنگی و سطح سواد دانشگاهی آنهاست. آنها از لحاظ اقتصادی از درآمد متوسط برخوردار هستند و از لحاظ سیاسی، به شدت طرفدار نظام پارلمانی و برخورداری از آزادی‌های سیاسی می‌باشند. اما طبقه متوسط

کلاسیک، صرفاً براساس شأن و جایگاه اقتصادی آنها تعریف می‌شود. با عنایت به دیدگاه‌های اکثر نظریه پردازان اجتماعی مانند میلز، دارندورف، لیپست، هالپرن، هانتینگتون، باتامور و گیدنز، می‌توان این طبقه را چنین تعریف کرد: «طبقه متوسط جدید متشکل از دارندگان مشاغل فکری، تخصصی و حتی مدیران، حقوق بگیران یا کارمندان حکومتی، حقوق دانان، پزشکان، مهندسان، وکلا، اساتید دانشگاه، دانشجویان، تکنسین‌ها، روشنفکران، معلمان، نویسندگان و هنرمندان است که دارای جایگاه و منزلت متمایز از سایر طبقات بوده و تعریف این طبقه براساس برداشت‌های جدید منزلتی و فرهنگی و نه صرفاً اقتصادی، از طبقه صورت گرفته است». برخلاف طبقه متوسط سنتی، ویژگی اصلی آنها صرفاً برخورداری از درآمد متوسط نیست. (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۷۶)

عناصری از طبقه متوسط که در نخستین مرحله پدیدار می‌شوند، از همه انقلابی‌ترند و عموماً بخش غیراداری و غیربازرگانی طبقه متوسط، از همه عناصر دیگر طبقه متوسط استعداد بیشتری برای مخالفت، خشونت و انقلاب دارند. از همه بخش‌های طبقه متوسط، روشنفکران از همه بیشتر به مخالفت و اعتراض گرایش دارند. «شهر کانون مخالفت در درون کشور است، طبقه متوسط کانون مخالفت در درون شهر است؛ روشنفکران فعال‌ترین گروه مخالف در میان طبقه متوسط‌اند و دانشجویان منسجم‌ترین و کارآمدترین انقلابیون در میان روشنفکرانند. شدیدترین منسجم‌ترین و شورشی‌ترین مخالف با حکومت موجود را باید در دانشگاه‌ها سراغ کرد». (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۴۲۳) مخالفت روشنفکران شهری با حکومت، نه تنها خصلت رایج جوامع سرمایه داری، بلکه تقریباً خصلت هر نوع جامعه دستخوش نوسازی به شمار می‌آید. در نظام‌های سیاسی سنتی، دانشگاه پایتخت، معمولاً کانون رویکردهای دشمنانه و توطئه علیه رژیم است. «مخالفت دانشجویان با حکومت شدیدترین نشانه مخالفت طبقه متوسط است. اگر تنها یک شکاف در میان همه کشورهای دستخوش نوسازی وجود داشته باشد، همان شکاف میان حکومت و دانشگاه است. اگر کاخ ریاست جمهوری را نماد اقتدار بدانیم، ساختمان اتحادیه دانشجویی را نیز باید نماد شورش به شمار بیاوریم». (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۳۶-۵۳۴) نوشتار حاضر، درصدد بررسی نقش تمام اقشار طبقه متوسط جدید نیست،

بلکه درصدد است به بررسی انقلابی‌ترین نیروی طبقه متوسط جدید یعنی دانشجویان بپردازد.

این طبقه چگونه رشد یافت و به نیرویی قدرتمند تبدیل شد؟ پیرامون چگونگی رشد این طبقه دلایل مختلفی سهیم است که مهم‌ترین آن رشد اقتصادی و سیاست‌های نئولیبرالی است. در ۱۹۵۹، لیپست تحقیقات مختلفی پیرامون رابطه اقتصاد و دموکراسی انجام داد. لیپست می‌گوید: «کشورها وقتی از لحاظ اقتصادی رشد می‌یابند، جوامع آنها نیز توانایی‌ها و مهارت‌هایی را برای اداره لیبرالی و دموکراتیک در خود می‌پروراند». (زکریا، ۱۳۸۴: ۷۷-۷۶) هانتینگتون نیز معتقد به این نظریه بود. بر این اساس، گذار به دموکراسی در وهله نخست، در کشورهای سطح متوسط اقتصادی صورت می‌پذیرد. پیاده کردن دموکراسی در کشورهای فقیر غیرمحتمل است، اما در کشورهای ثروتمند عملی انجام شده است. در بین این دو وضع، یک منطقه گذار سیاسی هم وجود دارد که کشورهایی که به آن می‌رسند، به احتمال زیاد به کشورهای دموکراتیک خواهند پیوست. (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۷۰)

سئوالی که مطرح می‌شود این است که رشد اقتصادی، چگونه موجب گسترش دموکراسی می‌شود؟ هانتینگتون به صورت علمی به این سئوال پاسخ داده است: «نخست، سطح اقتصادی خوب در جامعه رفتارهای شهروندی را شکل می‌دهد و احساسات و اعتماد درونی، رضایت از زندگی و شایستگی را وسعت می‌بخشد. این سجایا به نوبه خود به وجود نهادهای دموکراتیک بستگی دارند. ثانیاً رشد اقتصادی، سطح دانش و آموزش را در جامعه بالا می‌برد. مردمی که به تحصیلات عالی نائل شده‌اند، به کسب سجایای مشخص اعتماد، رضایت خاطر و شایستگی که از لازمه‌های دموکراسی است، توفیق می‌یابند. سوم، رشد اقتصادی منابع مهمی ایجاد می‌کند که در اختیار گروه‌های اجتماعی قرار می‌دهد و از همین رو توافق و مصالحه را ایجاد می‌کند. چهارم، رشد اقتصادی ایجاد می‌کند که جوامع باب تجارت خارجی را بگشایند. سرمایه‌گذاری، تکنولوژی، توریسم و ارتباطات را گسترش دهند. بالاخره، رشد اقتصادی طبقه متوسط را گسترش می‌دهد. (هانتینگتون، ۱۳۷۳:

۷۶) از میان ملاک‌های نامبرده، مهم‌ترین ملاک طبقه متوسط است. رشد اقتصادی زمینه ساز رشد طبقه متوسط و رشد آن طبقه، باعث دموکراتیزاسیون سیاسی

این طبقه از نظر اجتماعی و فرهنگی، احساسات و انتظارات طبقه متوسط مرفه را دارد؛ دارای رفتار و فرهنگ مدنی، تحصیلات دانشگاهی، اطلاعات و مدرک بالا، آشنا با تکنولوژی جدید و رسانه‌های مدرن است و می‌داند که در دنیا چه خبر است. دارای منزلت اجتماعی و منش و کردار طبقه متوسط و گروه‌های یقه سفید است، ولی از سوی دیگر فقر اقتصادی نظیر بی‌کاری او را مجبور می‌کند که از حیث اقتصادی مانند فقیران زندگی کند؛ یعنی در محلات فقیرنشین ماوا داشته باشد و اگر شانس کار داشته باشد، به عنوان کارگر در اقتصاد غیررسمی به عنوان دست فروش و راننده تاکسی، به مشاغل دون پایه، کم درآمد و نیمه وقت بسنده کند. (Bayat, 2010; 67) از سوی دیگر، به دلیل توسعه نامتوازن، این طبقه از استبداد سیاسی و ضعف جامعه مدنی رنج می‌برد و برخلاف طبقه متوسط جدید (در مفهوم غربی آن) تنها از منزلت فرهنگی برخوردار است و فاقد منزلت اقتصادی و سیاسی است.

پسوند رو به افول به این دلیل انتخاب شده است که کشور مصر در دهه‌های گذشته (به ویژه اوایل دهه ۹۰)، به هر فارغ‌التحصیل دانشگاه قول یک شغل می‌داد. از همین رو دانشجویان پس از فارغ‌التحصیل شدن، عمدتاً به بخش دولتی می‌پیوستند و پس از گذشت چند سال، علاوه بر قدرت اقتصادی، قدرت و جایگاه سیاسی و اجتماعی نیز کسب می‌کردند. (ابراهیم، ۱۳۹۰: ۴۰۲) اما گسترش سیاست‌های درهای باز باعث گسترش تعداد دانشجویان شد و دولت توان رسیدگی به نیازهای این طبقه را از دست داد. آنها نه تنها فاقد منزلت اقتصادی و سیاسی بودند بلکه به دلیل استبداد و ضعف جامعه مدنی، امکان اعتراض سیاسی را نیز از دست دادند. پس به دلیل کاهش قدرت اقتصادی و سیاسی (در مقایسه با گذشته)، می‌توان آنها را طبقه متوسط رو به افول دانست. در مقاله حاضر، گاه به جای عنوان طبقه متوسط رو به افول، از عنوان طبقه متوسط جدید هم استفاده می‌شود.

در خاورمیانه بالاترین درجه بی‌کاری در میان اقشار تحصیلکرده که به شدت در حال گسترش هستند و انتظارات بالایی هم دارند، قابل مشاهده است. در مصر بی‌کاری بین تحصیل کردگان دانشگاه ۱۰ برابر نرخ بی‌کاری در بین اقشار عادی و غیرتحصیلکرده جامعه است. با اجرای سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی، نه تنها

وضعیت اقتصادی جوانان کشورهای عربی بهتر نشد، بلکه بر شکاف فقیر و غنی نیز افزود و در غیاب امنیت اقتصادی، آسیب پذیری طبقه متوسط برآمده از این سیاست‌های اقتصادی افزایش یافت. سیاست انفتاح باعث گسترش نظام آموزشی و باز کردن دانشگاه‌های متعدد شد که در آن هزاران هزار و حتی در کشورهایی مانند مصر، میلیون‌ها دانشجو جذب می‌شوند ولی با بازار کار رقابتی و محدودی رو به رو می‌شوند که قادر نیست انتظارات اقتصادی این همه فارغ‌التحصیل را برآورده کند. آشنایی آنها با وسایل ارتباط جمعی (اینترنت، فیسبوک و ماهواره و...) و آشنایی با جایگاه طبقه متوسط کشورهای غربی، بر احساس محرومیت نسبی آنها می‌افزاید. از سوی دیگر، به دلیل فقدان جامعه مدنی کارآمد، امکان اظهارنظر مسالمت‌آمیز وجود ندارد و چون ساختار نظام اقتدارگرا است، اعتراض‌ها را برنمی‌تابد و به شدت سرکوب می‌کند. اگر حکومت‌ها به دلیل بحران جهانی یا داخلی (کاتالیزور) توانایی سرکوبشان تضعیف شود، جرقه‌ای کفایت تا موجب فوران خشم خفته جوانان شود. در این میان، گسترش آگاهی و کاربرد رسانه‌های اجتماعی به کمک آنها می‌آید و موجب بسیج سیاسی آنها می‌شود. کاتالیزور در کشورهای عربی، بحران جهانی اقتصادی بود و جرقه‌ای که موجب فوران خشم جوانان شد، خودسوزی جوان تونس و در کشور مصر، شهادت خالد سعید بود.

۲-۱. بستر سیاسی و اقتصادی مصر؛ عامل رشد کمی و کیفی طبقه متوسط رو به افول رانت و سرکوب، حاکمان عرب را بیش از نیم قرن در حکومت نگه داشت؛ اما ناکارآمدی آنها خود را در جنبش‌های اخیر نشان داد. حسنی مبارک از درآمدهای مالی مصر و سرکوب به عنوان هویج و چماق برای ترغیب طبقه متوسط جدید استفاده می‌کرد، اما اوضاع منطقه به دلیل سیاست‌های نئولیبرالی و متعاقباً گسترش مراکز دانشگاهی، افزایش فساد، بی‌کاری، فقر، مهاجرت از شهر به روستا و از سوی دیگر، توسعه نامتوازن تغییر کرد.

به طور کلی، مهم‌ترین مشکلات طبقه متوسط جدید را می‌توان در استبداد سیاسی و مشکلات اقتصادی دانست؛ که فوری‌ترین ناهماهنگی اقتصادی در اشتغال آنهاست. «سطح بی‌کاری در سال ۲۰۱۰ بین جوانان عرب، به ۲۳/۴ درصد رسید که

از سوی سازمان بین‌المللی کارگر، از آن به عنوان یکی از عوامل قیام‌های جوانان در ۲۰۱۱ یاد شد». (International labour organization; 2011) نکته مهم این است که اکثر بی‌کاری‌ها در میان قشر تحصیل کرده دیده می‌شود که تحصیلات عالی دارند. «کشورهای عربی در گذشته از دو راه مشکل مازاد نیروی طبقه متوسط جدید را رفع می‌کردند: اشتغال در بخش عمومی و مهاجرت بین‌المللی». (کافمن، ۱۳۹۰: ۷۹) اما امروزه، بخش عمومی در کشور مصر با مازاد نیرو روبرو شده است؛ زیرا در گذشته استخدام دولتی یکی از راه‌های اصلی اشتغال بود و حکومت به هر فارغ‌التحصیل قول یک شغل اداری را می‌داد. مشاغل دولتی ساده و پر درآمد بوده و شامل بازنشستگی و دیگر مزایا می‌شد. مهاجرت بین‌المللی نیز به عنوان راهی برای کاستن از بی‌کاری مصر، به تدریج رو به کاهش نهاد. در این صورت تنها راه حل ایجاد مشاغل بیشتر توسط بخش خصوصی بود که بخش خصوصی نیز توان انجام چنین کاری را ندارد. از سوی دیگر، مطالعاتی که در مصر صورت گرفته نشان می‌دهد: «فارغ‌التحصیلان دانشگاه ترجیح می‌دهند به جای کار در بخش غیررسمی، به کارهایی مانند رانندگی، فعالیت‌های تجاری کوچک و غیرثابت همچون دکه‌های فروش مواد غذایی بپردازند و سال‌ها به امید اینکه به یک شغل برسند، بی‌کار بمانند». (El-hamidi; 2005)

چرا در گذشته با وجود چالش‌های اساسی برای منطقه شاهد بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای نبوده‌ایم؟ در گذشته حسنی مبارک (تا حدودی) به دلیل توانایی در بسط دولت به نحوی که نسبت بزرگ‌تری از جمعیت را منتفع کند، دولت را تبدیل به منبع اکثر کالاهای اقتصادی جامعه می‌کرد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، توانایی دولت‌های عربی شگفت‌انگیز بود و به خوبی برای خرید وفاداری شهروندان و سرکوب مخالفین به کار می‌رفت. «نخبگان طبقه متوسط جدید پس از یک تا دو دهه، خود به طبقه ممتاز جدید تبدیل می‌شدند که علاوه بر نفوذ سیاسی، از قدرت اقتصادی و جایگاه اجتماعی بلامنازع‌ای برخوردار بودند. طبقه ممتاز مصر خود متشکل از نسل جدیدی بود که رفته رفته از طبقه متوسط به طبقه متوسط ممتاز رسیده بودند. (ابراهیم، ۱۳۹۰: ۴۰۲) به همین دلیل می‌توان طبقه متوسط دهه ۹۰ و قبل از آن را از طبقه متوسط کنونی مجزا کرد؛ زیرا طبقه متوسط جدید دارای استقلال سیاسی و

اقتصادی از دولت است و به دلیل کاهش قدرت اقتصادی و سیاسی، می‌توان (در مقایسه با گذشته) آنها را طبقه متوسط رو به افول دانست.

دومین چالش بزرگ طبقه متوسط جدید که زمینه ساز رشد کمی و کیفی آنها شد، استبداد سیاسی بود. در شرایطی که طبقه متوسط جدید با انواع مشکلات اقتصادی و اجتماعی مواجه بود، اما به دلیل ضعف جامعه مدنی و تقلب و دستکاری در انتخابات، امکان مشارکت سیاسی قانونی از آنها گرفته شده بود. جهانی شدن و افزایش جریان‌های اطلاعات نیز بر تعداد معترضین می‌افزود. جهانی شدن اطلاعات، در ذهن طبقه متوسط رو به افول دو شکاف بزرگ ایجاد کرد، یکی شکاف میان اصول نوین شدگی - آزادی، دموکراسی، برابری، عدالت اجتماعی و رفاه اقتصادی - و تحقق آنها در جامعه‌شان و دیگر، شکاف میان اوضاع فعلی ملت‌های پیشرفته جهان و اوضاع رایج در جوامع خود.

به طور کلی می‌توان گفت طبقه متوسط رو به افول، به دلایل سیاسی و اقتصادی رشد یافتند و به عنوان مهم‌ترین طبقه انقلاب مصر عمل کردند. جهانی شدن و افزایش رسانه‌های جمعی نیز بر رشد کمی و کیفی آنها تاثیرگذار بود؛ به طوری که آمارهای موجود در خصوص بافت‌های اجتماعی جهان عرب نشان می‌دهند که طبقه متوسط جدید، به شکل مطلق و نسبی، از سریع‌ترین رشد در بین طبقات دیگر برخوردار است». (ابراهیم، ۱۳۹۰: ۴۸۳)

۲. وضعیت سیاسی مصر و جنبش طبقه متوسط رو به افول

۲-۱. مبارک، دموکراسی صوری و بحران مشروعیت

سادات با وجود اینکه در ابتدای حکومت از خود تصویری دموکراتیک نشان داد، اما سرانجام منشی استبدادی را در پیش گرفت. وی در سال‌های انتهایی حکومتش بیش از ۱۵۰۰ نفر را از بخش‌های خاصی از جامعه مصری زندانی کرد، از جمله فعالان سیاسی، وکلا، اطباء، روزنامه نگاران، استادان دانشگاه، رقبای سیاسی و وزرای پیشین حکومتی. (اسپوزیتو، ۱۳۹۰: ۳۳۲) مبارک نیز مانند سادات در ابتدا تصویر دموکراتیک از خود نشان داد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت مصر به کشوری در حال گذار به دموکراسی تبدیل می‌شد. مبارک که معاون سادات بود، در روندی قانونی و منظم و با رضایت ارتش،

قدرت را در دست گرفت. وی ریاست جمهوری خود را با حالتی آشتی جویانه آغاز کرد که در شرایط آن زمان قابل توجه بود، (Springborg, 1989) اما در مقابل کسانی که حکومت را به طور جدی به چالش می کشیدند، می ایستاد و آنها را قلع و قمع می کرد.

مبارک در انتخابات سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷، عملکرد خوبی را از خود باقی گذاشت، اما به مرور زمان شاهد دوری از نظام چند حزبی و دخالت در انتخابات بودیم. در دهه ۱۹۹۰، اکثر احزاب سیاسی به دلیل دخالت در انتخابات، از حضور در انتخابات سرباز زدند. اعضای مستقل نیز عمدتاً به حزب دموکراتیک ملی مبارک پیوستند و به این ترتیب این حزب، تقریباً کنترل کاملی بر مجمع ملی پیدا کرد. (اوتاوی، ۵۶-۵۵) نظام انتخاباتی مصر به نظامی تک حزبی تبدیل شد؛ به گونه‌ای که در انتخابات سال ۲۰۰۰، این حزب ۸۵ درصد کرسی‌های مجلس را از آن خود کرد و از مجموع ۴۵۴ کرسی مجلس، ۳۸۸ کرسی توسط این حزب کسب شد.

در سال ۲۰۰۵، به دلیل فشار قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا، انتخابات پارلمان، نسبتاً دموکراتیک برگزار شد که زمینه‌ساز قدرت‌گیری گروه‌های اپوزیسیون شد. با این همه، فضای انتخابات بعدی در سال ۲۰۱۰، به طور کلی با فضای پنج سال پیش از آن متفاوت شد. اعمال فشارهای شدید دولت بر مطبوعات و فعالان مخالف، باعث شد تا البرادعی و چهار حزب برجسته مصری انتخابات پارلمانی ۲۹ نوامبر را تحریم کنند. فشارهای شدید دولت بر نامزدهای اخوان المسلمین و سیاست‌های سرکوب گرایانه باعث شد که احزاب اپوزیسیون نتوانند نامزدهای خود را وارد پارلمان کنند. این انتخابات آخرین کورسوهای امید طبقه متوسط جدید را به یاس تبدیل کرد و می‌توان آن را یکی از دلایل اصلی قیام این طبقه به حساب آورد.

۲-۲. طبقه متوسط جدید و جنبش دموکراتیک مصر

به طور کلی فعالیت‌های دموکراسی خواهی طبقه متوسط جدید در دوران مبارک را می‌توان به دو دوره زمانی ۲۰۰۰-۱۹۹۰ و ۲۰۱۱-۲۰۰۰، تقسیم بندی کرد.

۱. جنبش دموکراسی خواهی از ۲۰۰۰-۱۹۰۰: این دوره دارای دو ویژگی مهم است: ۱- اعتراض‌ها و اعتصاب‌های محدود و ۲- اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها با همکاری انجمن‌ها و احزاب سیاسی. بر همین اساس، جنبش‌های طبقه متوسط



جدید، عمدتاً دارای رهبری، ایدئولوژی و سازماندهی خاصی بود. برای نمونه در قضیهٔ سلسبیل معلوم شد که گروه‌ها و تشکلات دانشجویی وابسته به اخوان توانسته‌اند تشکلاتی قوی و منسجم، تقریباً در حد ساختار رسمی دولت و دستگاه‌های آن برای خود ایجاد کنند که این اقتدار باعث شد تا اقدامات متعددی برای در هم شکستن آن صورت گیرد. مهم‌ترین اقدام، محاکمه نظامی سران آن و تصویب قوانین و مقرراتی برای کاهش قدرت آنها بود. (موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۱: ۸۶-۸۷) یا می‌توان به جنبش ۹ مارس اشاره کرد که از گروه‌های بزرگی از دانشگاهیان در دانشگاه‌های مختلف مصر تشکیل شد و هدف آنها تحقق آزادی‌های دموکراتیک، رها کردن دانشگاه از یوغ دولت و دستگاه‌های امنیتی، تضمین آزادی اندیشه و بیان دانشجویان و استادان و مقابله با فساد در محیط دانشگاه بود. (موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۱: ۱۰۶) همچنین، در سال ۱۹۹۵، تعدادی از دانشجویان عضو باشگاه‌های دانشگاهی اخوان المسلمین دستگیر شدند و در دادگاه نظامی مورد محاکمه قرار گرفتند. (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۷۵)

۲. جنبش دموکراسی خواهی از ۲۰۱۱-۲۰۰۰: از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوران می‌توان به افزایش جنبش‌های خودجوش و فراحزبی طبقه متوسط جدید و گسترش کمی و کیفی اعتراضات اشاره کرد. از مهم‌ترین دلایلی که موجب افزایش اعتراضات خودجوش شد می‌توان به: ۱- ضعف جامعهٔ مدنی و ساختارهای دموکراتیک؛ ۲- افزایش بحران‌های سیاسی و اقتصادی طبقه متوسط رو به افول و ۳- افزایش آگاهی این طبقه که افزایش رسانه‌های جمعی، نقش به‌سزایی در این امر داشت و امکان اعتراض خودجوش را افزایش داد.

حسنى مبارك، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳، شاهد تظاهرات و اعتصاب‌های خودجوش در دانشگاه‌های مصر به ویژه قاهره و الازهر بود. نکتهٔ قابل توجه این بود که مدت زمانی این اعتصاب‌ها به صورت خودجوش ادامه یافت، بدون اینکه برنامه‌ریزی یا هماهنگی خاصی برای آن انجام گرفته باشد. (موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۱: ۹۴)

پس از پیروزی حسنى مبارك در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۶، شاهد گسترش چشمگیری در اعتراضات دانشجویی بودیم. طبقه متوسط جدید جنبشی به راه

انداخت که تحلیل‌گران آن را فرهنگ اعتراض می‌نامند و شاهد افزایش بی‌سابقه در حجم اعتراض‌ها و اعتصابات بودیم. «تعداد اعتراض‌های ثبت شده در سال ۲۰۰۵، ۲۰۰۲ مورد است که در سال ۲۰۰۶، به ۲۶۶ مورد رسید. در سال ۲۰۰۷، براساس آمار مرکز زمین، این رقم به یکباره بالغ بر ۶۱۴ فقره شد. اما در سال ۲۰۰۸، ماه فوریه بالاترین تعداد اعتراض‌ها را در بخش‌های مختلف، یعنی ۶۲ مورد داشت.» (موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۱: ۱۱۴) محاسبات بعدی، عددی بالغ بر ۶۵۰ مورد اعتراض را برای ۲۰۰۹ تخمین زد که بیشترین حجم اعتراضات متعلق به طبقه متوسط جدید بود.

۲-۳. طبقه متوسط جدید، پیشگام دموکراسی خواهی جنبش‌های عربی

این جنبش‌ها در زمره قیام‌های توده‌ای فراحزبی قلمداد می‌شود. در این باره می‌توان بر نقش نسل جوان اشاره کرد که با بهره‌گیری از ابزارهای نوین ارتباطی، در تونس و مصر و سایر کشورهای عرب، به بسیج مردمی علیه رژیم‌های اقتدارگرا دست زدند. از این جهت می‌توان گفت که حداقل رهبری قیام‌های آزادی خواهانه در جهان عرب، در دست گروه‌ها و جنبش‌های اسلام‌گرا نبوده است. (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۶۷-۲۶۶) در هنگام بروز رویدادها در کشورهای عربی، اکثر بازیگران سیاسی شناخته شده حاشیه‌نشین شدند. آنچه در واقع رخ داده است، پدیده گذار از «بازیگران سیاسی سنتی» بود. به قول عمرو حمزاوی، در دوران شکل‌گیری و تداوم، جنبش در دست جوانان بود. (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۱۶) نه تنها هیچ یک از گروه‌ها و احزاب سرشناس مصر رهبری حرکت‌های مصر و تونس را در دست نداشتند، بلکه در آغاز نیز با آن به مخالفت پرداختند. «این نکته به ویژه در رابطه با اخوان المسلمین مصر قابل توجه است که اصولاً با گردهمایی‌های بزرگ ده‌ها هزار نفری مردم مصر در میدان التحریر قاهره در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۱، معروف به جمعه خشم مخالفت کرد.» (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۶۷) این مخالفت از ترس و هراس آنها از واکنش رژیم‌ها در سرکوب اعتراض‌ها و پیامدهای بعد از آن که معمولاً با دستگیری، محاکمه و زندانی کردن فعالان اسلام‌گرا همراه بود، ناشی می‌شد. تجربه اخوان و سایر گروه‌های میانه‌رو اسلام‌گرای عربی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و دهه نخست قرن بیستم، تایید کننده این نگرانی بود. در واقع، گروه‌های میانه‌رو اسلامی فکر نمی‌کردند که حرکت‌های اعتراضی گسترش یابد و سراسر کشور را در بر

گیرد. از سوی دیگر، مشارکت اولیه مستقیم در اعتراضات خیابانی، نه تنها واکنش رژیم‌های سرکوب‌گر عرب، بلکه متحدان غربی آنها را نیز بر می‌انگیزد. در واقع، این موضع‌گیری یک حرکت سنجیده و حساب شده بود.

شعار اصلی دانشجویان مصر «تغییر، آزادی و عدالت» بود. (Hassan, 2011) طبقه متوسط جدید خواهان دست‌یابی به حکومتی دموکراتیک بودند و تاریخ مصر نیز نشان دهنده تلاش طبقه متوسط در جهت دست‌یابی به حکومت دموکراتیک است؛ به طوری که آشنایی مردم مصر با رویه‌های دموکراتیک و حکومت مشروطه، حتی به مراتب قدیمی‌تر از کشورهای ایران و ترکیه است.

زنان و دختران مصری نیز در در سازماندهی تظاهرات، شرکت در راهپیمایی‌ها و اعتصاب‌ها حضور داشتند. طبق گزارش‌ها، ۲۰ درصد از افرادی را که در میدان التحرير در همان اولین هفته جمع آمده بودند، زنان تشکیل می‌دادند. جالب این است که مصر و تونس که از سردمداران قیام زنان در جنبش اخیر بودند، دارای بالاترین نرخ زنان با سواد و دانشجو در میان دول عربی هستند. زنان نه تنها خواهان رفع ظلم و ستم و تبعیض جنسیتی بودند بلکه خواهان حکومتی دموکراتیک براساس آرای مردم نیز بودند. با افزایش نرخ تحصیلات دانشگاهی دانشجویان زن مصری، شاهد افزایش نقش آنها در کشور مصر خواهیم بود.

با وجود این که طبقه متوسط جدید، پیشگام جنبش آزادی‌خواهی بود، اما این گذار موقتی بود و در نهایت، شکل و جهت تحولات آتی کشور مصر توسط همان نیروهای سنتی که با ورود نیروهای جوان تقویت شدند، صورت می‌گیرد. شاید به همین دلیل بود که اخوان المسلمین، حزبی رسمی تحت عنوان «آزادی و عدالت» تاسیس و دفاتر آن را در سراسر کشور راه اندازی کرد. به نظر می‌رسد با تغییر شرایط سیاسی مصر، باید ساختارهای این کشور نیز اصلاح شود و امکان جذب این طبقه در ساختارهای سیاسی و اقتصادی آن کشور مهیا شود.

۴-۲. بیداری اسلامی یا جنبش دموکراسی خواهی

پس از آغاز تحولات در تعدادی از کشورهای شمال آفریقا، دو تفسیر متفاوت از این تحولات مطرح شد. در تعبیر نخست که از سوی جریان‌های لیبرال مورد

تاکید قرار گرفت، از این تحولات تحت عنوان موج چهارم دموکراسی یاد می‌شود، اما در تعبیر دوم که عمدتاً از سوی جریان‌های اسلامی مطرح می‌شود، تحولات کشورهای عربی تحت عنوان بیداری اسلامی مورد تأکید قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد تحولات اخیر را نمی‌توان در چهارچوب یکی از این تعابیر محدود کرد.

هانتینگتون معتقد است: «معمولاً نخستین عناصری از طبقه متوسط که در صحنه اجتماعی پدیدار می‌شوند، روشنفکرانی هستند که ریشه‌های سنتی ولی ارزش‌های نوین دارند». (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۴۲۱) به عبارتی طبقه متوسط جدید مصر، در ساختاری سنتی رشد یافته‌اند که با تعالیم اسلامی آمیخته شده است، چگونه می‌توان آنها را جدای از این ساختار و فرهنگ فرض کرد و تنها به دموکراسی‌خواهی توجه کرد؟ قیام‌ها در روز جمعه و بعد از اقامه نماز، نشان دهنده نقش نمادهای مذهبی در خیزش‌های کشورهای عربی است. از سوی دیگر، این طبقه به دلیل تحصیلات دانشگاهی و دسترسی به اینترنت و آشنایی با کشورهای غربی خواهان مشارکت در کشور است. آنها دموکراسی را شرط ضروری برای پیشرفت کشور به حساب می‌آورند. بر همین اساس، زیرساخت‌های اندیشه سیاسی در این کشورها مبتنی بر ترکیبی از اسلام‌گرایی و دموکراسی است.

دلیل اصلی که برخی از پژوهشگران ایرانی در تشخیص عنوان بیداری اسلامی یا بهار عربی عاجز مانده‌اند این است که آنها بر اساس گفتمان انقلاب اسلامی، اسلام و نظام اسلامی را معنا می‌کنند. «افرادی مانند لئونارد بایندر بر این اعتقادند که تصویری که مسلمانان مناطق یاد شده از اسلام دارند، با رویکرد ایرانی متفاوت است». (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۴۹) طبقه متوسط جدید، تناقض و چالش جدی بین دموکراسی و اصول و سنت‌های اسلامی نمی‌بینند و با نگاهی موسع و تأکید بر اسلام، به عنوان اصول راهنمای کلی مانند عدالت و آزادی و پرهیز از توجه به جزئیات شرع در چهارچوب‌های دموکراتیک، در پی حل و فصل چالش‌ها و تناقض‌های احتمالی در این خصوص است. بر این اساس شریعت، آزادی و عدالت است و هر نظامی که عدالت و آزادی را رعایت نکند، مبتنی بر شریعت نیست.



۳. وضعیت اقتصادی مصر و جنبش طبقه متوسط رو به افول

۳-۱. سیر تحول آزادسازی اقتصادی در دوران مبارک

دوران حکمرانی اقتصادی مبارک را می‌توان به ۴ دوره زیر تقسیم بندی کرد: ۱- بحران بدهی‌های خارجی (۱۹۹۰-۱۹۸۲)؛ ۲- گشایش اقتصادی (۲۰۰۷-۱۹۹۱)؛ ۳- بحران جهانی غذا و ۴- بحران جهانی اقتصادی.

۱. بحران بدهی‌های خارجی (۱۹۹۰-۱۹۸۲): در مصر آشوب‌های سال ۱۹۷۷

و واکنش‌های منفی که پس از سادات در برابر تندروی‌های سیاست انفتاح صورت گرفت، آهنگ آزادسازی را کند کرد. بخش دولتی همچنان به عنوان عامل اصلی سرمایه‌گذاری باقی ماند. انفتاح هزینه‌هایی را مانند افزایش ناگهانی واردات و بدهی‌ها را بر دوران سادات تحمیل نمود. در اواخر دهه ۱۹۸۰، کاهش قیمت نفت و بدهی، بحران ارزی و پرداخت اصل و فرع وام‌های دریافتی را موجب شد؛ به طوری که میزان بدهی‌های این کشور از ۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰، به ۵۰ میلیارد دلار افزایش یافت. (Richards and Waterbury, 1996: 226)

۲. گشایش اقتصادی (۱۹۹۱-۲۰۰۷): یارانه‌های کالاهای اساسی که بنا بر

پیشنهاد بانک جهانی و در جهت ادغام اقتصاد مصر در اقتصاد جهانی صورت گرفت، ناآرامی‌های معروف به انتفاضه نان را در پی داشت. با این حال، جریان هیچ گاه متوقف نشد. (احمدیان، ۱۳۹۰: ۲۰۰)

سه جهت‌گیری عمده این سیاست عبارت بودند از: ۱- بهبود عدم موازنه‌های اقتصاد کلان از طریق کاهش یارانه‌ها، کسری بودجه و توازن در کسری پرداخت‌ها که با موفقیت‌هایی به ویژه در زمینه کاهش کسری بودجه همراه بود. ۲- تعمیق روند ادغام در بازارهای جهانی از طریق آزادسازی تجاری گسترده‌تر، اصلاحات بانکی و یکسان سازی نرخ ارز که موجب هدایت سرمایه‌های مهاجر یا سرمایه‌های داخلی که در خارج از کشور قرار داشتند، به اقتصاد داخلی گردید. ۳- تنها پس از جنگ خلیج فارس بود که از طریق خصوصی سازی بخش دولتی، انگیزه لازم برای سرمایه گذاری بخش خصوصی فراهم آمد و کاهش حمایت از نیروی کار، به طور جدی در دستور کار قرار گرفت (Richards and Waterbury, 1996:224-29; Hinnbusch, 1993:159-71).

با دخالت مصر در جنگ خلیج فارس، دوباره مصر به رانت استراتژیک دست یافت. فشارهای بین‌المللی از جمله بانک جهانی، سیاستگذاران مصری را مصمم کرد که در راستای آزادسازی حرکت کنند. نخبگان نظامی حاکم که از طبقه متوسط بودند، با خانواده‌های ثروتمند قدیمی و جدید در هم ادغام شدند و طبقه بورژوازی نسبتاً وابسته را تشکیل دادند.

بورژوازی از معافیت‌های بانکی برخوردار شد و بسیاری از سیاست‌های بانکی مورد نظر دولت را وتو می‌کرد. همچنین، مجمع تجاری مصر، دسترسی نیمه نهادینه شده‌ای به کمیسیون‌های وضع قوانین اقتصادی در پارلمان داشت و حتی در سطح کابینه، در مورد اجرای این قوانین مورد مشورت قرار می‌گرفت. به عبارتی، بورژوازی در صورتی که منافع استراتژیک دولت را تهدید نمی‌کرد، به عنوان نیرویی فعال امکان بروز و ظهور می‌یافت.

۳. بحران جهانی غذا (۲۰۰۸): اوج گرفتن قیمت مواد خوراکی سبب شد تا دولت برنامه‌هایی برای کمک به بیش از ۴۰ درصد جمعیت این کشور که زیر خط فقر زندگی می‌کردند و همین‌طور برنامه‌های جدید برای سیاست‌های کشاورزی انجام دهد. طی دهه ۱۹۷۰ میلادی، با وجود سرمایه‌گذاری‌های چشمگیر در بخش بازیافت زمین، صنعت کشاورزی به عنوان صنعتی پر درآمد رتبه خود را از دست داد. صادرات محصولات کشاورزی که در دهه ۶۰ میلادی، ۸۷ درصد کل کالاهای صادراتی کشور محسوب می‌شد، در دهه ۷۰ به ۳۵ درصد و در ۲۰۰۱، به ۱۱ درصد کاهش یافت. در سال ۲۰۰۰، کشاورزی ۱۷ درصد تولید ناخالص ملی و ۳۴ درصد آمار اشتغال زایی صنایع مصر را به خود اختصاص داد. (سعیدی، ۱۳۹۰: ۵۰) به عبارتی، مصر در حالی با بحران جهانی رو به رو بود که سیاست‌های اقتصادی، اوضاع کشاورزی را تخریب کرده بود.

۴. بحران جهانی اقتصاد (۲۰۰۸-۲۰۱۱): از سال ۲۰۰۸ میلادی تا به امروز، مصر هنوز هم با پس‌لرزه‌های بحران جهانی در اقتصاد داخلی خود دست و پنجه نرم می‌کند. به دلیل وابستگی اقتصادی مصر به اتحادیه اروپا و آمریکا، بحران جهانی نقش بسزایی در بحران اقتصادی مصر داشته است. در این زمینه، در قسمت بعد، توضیح داده خواهد شد.

۲-۳. سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی و ظهور طبقه متوسط جدید

سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی چگونه منجر به افزایش طبقه متوسط جدید می‌شود؟ در مورد این سؤال در بخش‌های مختلف مقاله مطالبی بیان شد، اما اگر به صورت دقیق و جمع‌بندی شده به این سؤال پاسخ دهیم، می‌توان گفت:

۱. افزایش دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی: حسنی مبارک برای تقویت بخش خصوصی و رشد و نمو آن نیاز به نیروهای متخصص و آموزش دیده داشت. از سوی دیگر، انجام سیاست درهای باز کار دقیق و تخصصی است که دولت برای انجام صحیح آن نیاز به بوروکراسی متخصص دارد. به عبارتی این سیاست‌ها نیاز به گسترش نیروهای متخصص و آموزش دیده دارد و چه مکانی جز دانشگاه‌ها این نیروی متخصص را ایجاد می‌کرد؟

۲. افزایش اطلاعات و رسانه‌های نوین ارتباطی: برای مثال، چگونه دانشجویان بدون اینترنت و وسایل ارتباط جمعی می‌توانند به رشد و نمو علمی برسند؟ استفاده از مطالب علمی مقالات، کتاب‌ها و مجلات علمی بدون استفاده از این وسایل ممکن نیست. یا بهره‌وری و استفاده بهینه از منابع اقتصادی، نیاز به دولت الکترونیک دارد. اینترنت موجب افزایش سرعت فعالیت‌های اقتصادی و کاهش هزینه‌های اقتصادی می‌شود.

۳. فساد: این سیاست‌ها نیاز به هزینه‌های سنگینی دارد، به همین دلیل منابع مالی در دست کارگزاران دولتی زیاد می‌شود. از آنجا که در مصر سازوکارهای نظارتی قوی بر رفتار دولتمردان وجود نداشت، فساد اقتصادی گسترش می‌یابد. از سوی دیگر به دلیل ضعف جامعه مدنی، طبقه متوسط جدید امکان کم‌تری برای اعتراض توسط گروه‌ها و احزاب سیاسی داشت. اما به مرور زمان و گسترش ارتباطات و دانشگاه و گسترش طبقه متوسط جدید، شاهد گسترش اعتراض‌های این طبقه بودیم.

۴. کاهش حجم دولت: قبل از انجام سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی، حجم دولت بزرگ بود. بر این اساس، دانشجویان بعد از فراغت از تحصیل، جذب سازمان‌های دولتی می‌شدند و این امر، منجر به وابستگی سیاسی-اقتصادی آنها می‌شد. اما با انجام این سیاست‌ها حجم دولت کاهش یافت، و دولت توان جذب

طبقه متوسط جدید را از دست داد.

۵. بحران‌ها و بدهی خارجی: انجام اصلاحات نیاز به درآمدهای هنگفتی داشت؛ از این رو مصر برای انجام اصلاحات دست به سوی سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای قدرتمند از جمله امریکا دراز کرد که نتیجه آن افزایش بدهی‌های مصر بود. افزایش بدهی‌ها باعث کاهش توان دولت در مدیریت کشور شد که نتیجه آن فقر و بی‌کاری دانشجویان بود.

۶. وابستگی اقتصادی - سیاسی مصر به غرب: طبقه متوسط جدید با وجود تمایل شدید به دموکراسی و آزادی خواهی، رفتارهای امریکا را در چهارچوب رئالیسم تحلیل می‌کند. آنها رفتارهای امریکا را دموکراسی واقعی به حساب نمی‌آوردند؛ از این رو دانشجویان به منتقدین حکومت تبدیل شدند.

۷. مهاجرت از روستا به شهر: کشور مصر طی دهه‌های اخیر به سرعت شهری شده است. شهری شدن باعث می‌شود که ساختارهای شهری به طور خزنده‌ای وارد جوامع روستایی شود (مثل سواد، مشاغل خدماتی، وسایل ارتباط جمعی، تلفن، ماهواره و حتی اینترنت...) از این رو مهاجرت از روستا به شهر موجب افزایش طبقه متوسط رو به افول در مصر شد.

۸. فقر، بی‌کاری و شکاف طبقاتی نیز نتایج سوء مدیریت سیاست‌های افتتاح به حساب می‌آید.

پس از بررسی تحلیلی رابطه بین سیاست‌های افتتاح و گسترش کمی و کیفی طبقه متوسط جدید، به دلیل خودداری از طولانی شدن مطالب، تنها به گوشه‌ای از علل اقتصادی اعتراضات طبقه متوسط پرداخته می‌شود.

۳-۳. علل اقتصادی اعتراضات طبقه متوسط جدید

در این قسمت از نوشتار، به بررسی علل اعتراضات و ظهور طبقه متوسط پرداخته می‌شود. بدیهی است که در بین بحث، میزان رشد طبقه متوسط و جایگاهی که آنها در مصر پیدا کردند نیز، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. ناکارآمدی اقتصاد نئولیبرال و جلوه‌های اجتماعی آن: سادات و مبارک نتوانستند اصلاحات اقتصادی را به درستی انجام دهند. در زیر به بی‌کاری و فقر که

از نتایج این سیاست بود پرداخته می‌شود.

- فقر و توزیع درآمد: براساس آماری که در سال ۲۰۰۵ گرفته شد، خط فقر به ازای سرانه افراد در مناطق مختلف متفاوت است. داده‌های بانک جهانی و وزارت توسعه و اقتصاد مصر نشان می‌دهد هر مصری که کمتر از ۹۹۵ پوند مصر، در سال هزینه کرده است، بسیار فقیر محسوب می‌شود بر این اساس، ۴۴/۴ درصد جمعیت مصر در محدوده بسیار فقیر تا خط مرز فقر زندگی می‌کنند. (سعیدی، ۱۳۹۰: ۵۰)

- بی‌کاری: بر پایه یک تحلیل، طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۰، اقتصاد کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا با این فرض که نسبت جمعیت واقع در سن کار و فعالینی که وارد بازار کار می‌شوند، بدون تغییر باقی بماند، به منظور جلوگیری از افزایش بی‌کاری، نیازمند ایجاد ۵۰ درصد شغل بیشتر از مشاغل موجود در سال ۱۹۹۶، یعنی ۱۴ درصد بیشتر از میزانی که در اواسط دهه ۱۹۹۰ تخمین زده شده بودند، می‌باشد. (Ox Research, ۲۰۰۷)

رشد ۸/۸ درصد بی‌کاری در سه ماهه دوم سال مالی ۲۰۰۹-۲۰۰۸، که نسبت به سال قبلی افزایش داشته، بیانگر رشد بی‌کاری در این کشور است. این افزایش بی‌کاری در کنار کاهش نرخ برابری ارز، مصر را در خطر قرار داد. (هانکوک، ۱۳۸۸: ۴۹) نیروی کار این کشور در سال ۲۰۰۹، ۲۵/۸ میلیون نفر بوده است. (سعیدی، ۱۳۹۰: ۵۰) بخش عظیمی از بی‌کاران مصر، تحصیل کردگان دانشگاه بودند که یا بیکار بودند و یا در وضعیت شغلی نامناسبی قرار داشتند.

۲. ساختار جمعیتی جوان و تحصیل کرده مصر: یکی از دغدغه‌های حکام خاورمیانه، ساختار جمعیتی جوان است. طبق آمارهای موجود، پیش‌بینی شده است که این جمعیت از ۴۱۵ میلیون نفر در حال حاضر، به ۸۲۳ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ برسد. رشد جوان جویای کار نیز از ۳۶ میلیون نفر در حال حاضر، به ۵۶ میلیون تا سال ۲۰۵۰، به دغدغه‌ای برای دولت‌های منطقه تبدیل شده است. این در حالی است که اقتصاد کشورهای عربی، سالیانه به طور متوسط رشدی کم‌تر از ۰/۵ درصد دارد. (هرمز، ۱۳۸۷: ۳۸۵) آمارها نشان می‌دهد که در بین تمام مناطق جهان، خاورمیانه و شمال آفریقا، بالاترین نرخ بی‌کاری جوانان را دارد. در سال ۲۰۰۸، غزه و کرانه باختری، تونس، عربستان سعودی، اردن، مصر، الجزایر و غیره سطح بالایی از

بی‌کاری جوانان را داشته است. (Credit Suisse Research, 2001)

جدول شماره ۱. جمعیت جوان در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا

	جمعیت جوان (۱۰۰۰ نفر)			درصد جوانان به جمعیت			نرخ بی‌کاری جوانان (۲۰۰۵)	
	۱۹۸۵	۲۰۰۵	۲۰۲۵	۱۹۸۵	۲۰۰۵	۲۰۲۵	مرد	زن
شمال آفریقا و خاورمیانه	۵۲۴۰۱	۸۷۵۸۴	۹۴۶۴۷	۲۰	۲۱	۱۷	۲۳	۳۳
بحرین	۶۷	۱۱۰	۱۳۳	۱۶	۱۵	۱۴	۱۷	۲۷
مصر	۹۲۹۲	۱۵۳۳۲	۱۷۸۶۲	۱۹	۲۱	۱۸	۲۱	۴۰
ایران	۹۲۴۹	۱۷۶۳۹	۱۲۸۶۴	۱۹	۲۵	۱۴	۲۰	۳۲
سوریه	۳۱۳۳	۴۳۶۹	۵۱۷۶	۳۰	۳۳	۱۸	۱۶	۳۶
یونیس	۱۵۳۰	۲۰۹۸	۱۶۱۴	۳۱	۳۱	۱۳	۳۱	۲۹
یمن	۱۹۶۶	۴۴۹۷	۷۵۹۴	۳۰	۳۱	۳۰	۳۱	۱۴

Sources: (United Nations, World Population Prospects: The 2006 Revision)

در سال ۱۹۸۵، ۲۰ درصد از جمعیت کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا جوان بوده‌اند که این رقم در سال ۲۰۰۵، به ۲۱ درصد رسید و پیش‌بینی شده است که این رقم در سال ۲۰۲۵، به ۱۷ درصد برسد. آمارها نشان دهنده ساختار جمعیتی جوان مصر است. مصر در سال ۱۹۸۵، ۹/۲۹۲ میلیون نفر جمعیت جوان داشته است که این رقم در سال ۲۰۰۵، به ۱۵/۳۳۲ میلیون نفر می‌رسد که ۲۱ درصد از جمعیت مصر را تشکیل می‌دهد. این آمارها نشان می‌دهد که حکومت در سال ۱۹۸۵، باید برای ۹/۲۹۲ میلیون نفر جوان کارآفرینی می‌کرد. این رقم در سال ۲۰۰۵، به ۱۵/۳۳۲ میلیون نفر می‌رسد که رقم بزرگی را نشان می‌دهد. ایجاد اشتغال، تهیه مسکن و رفاه اقتصادی برای این جمعیت جوان، در بین کشورهای خاورمیانه دور از تصور به نظر می‌رسد. مبارک نیز نتوانست جوابگوی این مسائل باشد. میزان بی‌کاری آقایان در سال ۲۰۰۵، ۲۱ درصد و برای خانم‌ها ۴۰ درصد بود که نشان دهنده وضعیت بی‌کاری گسترده حتی در میان کشورهای عربی است. نرخ بی‌کاری زنان در این کشور بیش از سایر کشورهاست.

چه رابطه‌ای بین ساختار جوان مصر و ظهور طبقه متوسط جدید وجود دارد؟ اولاً باید گفت که نیروی اصلی مخالف دولت جوانان بودند که از

وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود ناراضی بودند. ثانیاً بخش عظیمی از جوانانی که در اعتراض‌ها شرکت کردند، تحصیلکردگانی بودند که برخلاف جوانان غیردانشگاهی، از مسائل سیاسی و اقتصادی کشور آگاهی بیشتری داشته‌اند. آنها در دوره‌ای مملو از شور و شوق، رویاها و جاه‌طلبی‌ها هستند، دوره‌ای که مهم‌ترین رویدادهای اجتماعی، اقتصادی و زیستی مانند آموزش، ازدواج و ورود به بازار کار رخ می‌دهد و مجموعه آنها صحنه را برای زندگی فرد بالغ در جامعه آماده می‌سازد. «در واقع در مصر نیز مانند تونس، افزایش جمعیت و تحصیل کردگان دانشگاهی از یک سو و ناتوانی نظام سیاسی در فراهم آوردن امکانات، پتانسیل اعتراضات سیاسی عظیمی را ایجاد کرده بود و جوانان تحصیل کرده و کارگران در مصر طی سال‌های قبل نیز اعتراض‌هایی را به راه انداخته بودند». (Goldeston, 2011)

۱. شکاف طبقاتی و احساس محرومیت نسبی: محرومیت نسبی به معنی تصور افراد از فاصله موجود میان توقعات و توانایی آنها به وسیله محیط است. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۳) در این دوره به دلیل شکاف طبقاتی و افزایش بی‌کاری، طبقه متوسط احساس محرومیت نسبی شدید می‌کرد؛ به طوری که آنها احساس می‌کردند توقعاتشان توسط محیط (حکومت مبارک) بی‌پاسخ می‌ماند.

سیاست انفتاح، طبقه متوسط را به دو قطب اقتصادی تبدیل کرد: ۱- طبقه متوسط ثروتمند و مرفه که از اصلاحات منتفع شدند و ۲- طبقه متوسط رو به افول که اکثر دانشجویان را تشکیل می‌داد. طبقه متوسط مرفه در مصر از میان نخبگان نظامی حاکم و خانواده‌های ثروتمند قدیمی و جدید شکل گرفتند که خود را شریک تمام عیار حکومت می‌دیدند. در رأس این طبقه خانواده و اطرافیان مبارک بود که آزادسازی اقتصادی، سود هنگفتی را نصیب آنها کرد. در دوره مبارک، فساد اقتصادی و اداری حاکمان به حدی رسید که دولت ارزش پوند مصری را بنابر منافع برخی افراد ذی‌نفوذ که در کار خرید و فروش ارز فعالیت می‌کردند، بالا و پایین می‌برد. (احمدیان، ۱۳۹۰: ۲۰۱) این اصلاحات در عین حالی که فرصت‌هایی را برای برخی از افراد بومی ایجاد کرده ولی خود باعث ایجاد شکاف‌های طبقاتی نیز شده است؛ به نحوی که طبقات بالای جامعه

از سیاست‌های آزادسازی اقتصادی بهره زیادی برده‌اند و مردم فقیر جامعه کم‌ترین بهره را می‌برند. (Gause, 2011)

جدول شماره ۲. شاخص نابرابری درآمد و شاخص‌های متناظر

کشورها	شاخص توسعه انسانی	رتبه توسعه انسانی	نابرابری آموزش	شاخص نابرابری درآمد
مصر	۰/۶۴۴	۱۱۳	۰/۳۳۱	۰/۴۸۷
تونس	۰/۶۹۸	۹۴	۰/۳۹۶	۰/۴۸۰
لیبی	۰/۷۰۶	۶۴	-	-
بحرین	۰/۸۰۶	۴۲	-	-
سوریه	۰/۶۳۲	۱۱۹	۰/۳۶۶	۰/۴۳۹
یمن	۰/۴۶۲	۱۵۴	۰/۱۵۵	۰/۳۶۵

Sours: International Human Development Indicators (2011), United Nations Development Program (UNDP), [/hdrstats.undp.org/en/countries/profiles/EGY.html](http://hdrstats.undp.org/en/countries/profiles/EGY.html)

همین طور که در جدول شماره ۵ ملاحظه می‌شود، شاخص نابرابری درآمد از وضعیت خیلی بدی برخوردار است؛ به نحوی که شکاف طبقاتی مصر با ۰/۴۸۷ از شکاف طبقاتی تونس، سوریه و یمن نیز بیشتر است. به عبارتی نه تنها مصر در بین کشورهای غربی از شکاف اقتصادی زیادی برخوردار است، در بین کشورهای خاورمیانه که با اعتراضات دانشجویان روبرو شدند نیز مناسب نیست. رتبه توسعه انسانی این کشور نیز در رتبه پایین است. شاخص توسعه انسانی بازگو کننده میزان بهبود کیفیت زندگی است. مصر از این جنبه نیز از وضعیت مناسبی برخوردار نیست و حتی نتوانسته جزو صد کشور اول باشد و در میان کشورهای جنبش عربی نیز وضعیت مناسبی ندارد. این در حالی است که مصر سالانه درآمد زیادی از طریق کانال سوئز، کمک‌های خارجی، درآمد نفتی و صادراتی از آن خود می‌کند. بدیهی است که چنین شرایطی امید به زندگی را در میان جوانان به ویژه تحصیل کردگان کاهش داده و آنها را تشویق به تغییر وضع موجود خواهد کرد.

در خصوص فساد خانواده مبارک، گفته می‌شود که آنها بین ۴۰ تا ۷۰ میلیون دلار دارایی داشته و ۳۹ مسئول بلند پایه و تاجر نزدیک به جمال مبارک، هر کدام

بیش از یک میلیارد دلار ثروت اندوخته‌اند. (Goldstone, 2011) این در حالی است که بنابر گزارش بانک جهانی، حدود ۲۰ درصد از جمعیت مصر زیر خط فقر هستند و ۴۰ درصد از مردم، با کم‌تر از ۲ درصد دلار در روز زندگی می‌کنند.

نمودار شماره ۳. شاخص فساد در کشورهای جنبش بیداری اسلامی

رتبه جهانی شفافیت	شاخص فساد	کشور
۳۶	۶/۲-۵/۳	بحرین
۵۱	۵/۶-۳/۹	تونس
۷۰	۳/۷-۳	مصر
۹۳	۳/۲-۲/۳	سوریه
۱۰۵	۳/۲-۲/۴	لیبی
۱۱۱	۳/۲-۲/۴	یمن

Sours: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-fact-book/geos/ts.html>

در جدول زیر شاخص فساد اعلام شده از سوی سازمان شفافیت بین‌الملل، در سال ۲۰۰۶، برای کشورهای درگیر در جنبش‌های اجتماعی اخیر آمده است که بیشتر آنها در میان ۱۶۳ کشور جایگاه شایسته‌ای ندارند. بر طبق مقیاس شاخص فساد، کم فسادترین کشورها، دارای نمره ۱۰ و کشورها با بیشترین فساد مالی دارای نمره صفر هستند. همان‌طور که از جدول مشخص است، شاخص فساد مصر وضعیت بدی دارد. به عبارتی با عدد ۱۰، بین ۶/۳-۷ فاصله است که وضعیت اسفناکی را نشان می‌دهد. بحرین و تونس از وضعیت بهتری برخوردارند. مبارک با ایجاد فضای بسته در درون کشور، امکان فساد بیشتری یافت. فشارهای ناشی از خصوصی سازی نیز در این امر بی‌تاثیر نبود.

این فضایی است که طبقه متوسط و تحصیل کرده مصر در آن رشد کرد. با گسترش طبقه متوسط جدید که بین وضعیت اجتماعی و اقتصادی خود فاصله می‌دیدند و از سوی دیگر، آگاه به این شکاف طبقاتی بودند، اعتراضات شروع شد.

محیط را پاسخ‌گوی توقعات خود نمی‌دیدند و علت فاصله طبقاتی را چیزی جز رشوه و فساد نمی‌دیدند. آنها با در اختیار داشتن وسایل ارتباط جمعی از جمله اینترنت، این فرصت را یافتند که از وضعیت اقتصادی طبقه متوسط و تحصیلکردگان سایر کشورها آگاه شوند.

۴. بحران جهانی و وابستگی مصر به غرب، تسریع‌کننده انقلاب طبقه متوسط جدید

یکی از عواملی که زمینه‌ساز بحران اقتصادی مصر در سال‌های آخر حکومت مبارک شد، بحران اقتصادی جهان غرب بود. بحران جهانی غرب به دلیل وابستگی اقتصادی مصر به غرب، وضعیت اقتصادی مصر را وخیم کرد.

کشورها به میزانی که به اقتصاد سرمایه داری و جهانی نزدیک و وابسته باشند، تاثیر بحران جهانی بر اقتصاد آنها نیز بیشتر خواهد بود. بخشی از درآمدهای مصر، از صادرات این کشور به اروپا و آمریکا حاصل می‌شود. با توجه به بروز بحران، بهبود وضعیت اقتصادی مصر در گرو بهبود وضعیت اقتصادی اروپا و آمریکا است. مصر در سال ۱۹۹۵، به سازمان تجارت جهانی پیوست. این کشور با حدود ۵۰ میلیارد دلار واردات از آمریکا در سال ۲۰۰۶، بعد از عربستان و امارات، سومین کشور از میان طرف‌های تجاری آمریکا در منطقه بود.

با توقف بازار جهانی و به طبع آن کاهش سرمایه‌گذاری، رقم سرمایه‌گذاری مستقیم (FDI) به عدد ۴ میلیارد دلار در ماه‌های جولای تا دسامبر ۲۰۰۸ رسید که با عدد ۷/۷ میلیارد دلار در مدت مشابه سال قبل، حاکی از ۴۸ درصد کاهش بود. صادرات مصر در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ با کاهش روبرو بوده است. (میزان صادرات مصر در سال ۲۰۰۹، ۲/۹۱ میلیارد دلار بوده است) این کاهش به همراه نزول نرخ برابری پول آن کشور در برابر یورو، باعث شد که شرکت‌های داخلی در تامین ارز خود با مشکل روبرو شوند. رشد اندک مصر باعث کاهش توان صادرکنندگان در حفظ بازار موجود و نفوذ در بازارهای جدید شده است. بازتاب این موضوع، کسری تجاری است که چیزی در حدود ۷/۶ میلیارد دلار در سه ماهه دو ۲۰۰۹-۲۰۰۸ است. این رقم برای سه ماه نخست نیز، ۷ میلیارد دلار بود. عامل اصلی کاهش صادرات مصر، کاهش سطح تجاری

مصر و امریکا از یک سو و اتحادیه اروپا از سوی دیگر است. (هانکوک، ۱۳۸۸: ۴۹) امریکا در زمان حسنی مبارک سالیانه بیش از ۳/۲ میلیارد دلار کمک بلاعوض در اختیار مصر قرار می‌داد (مطالعات سیاسی و پژوهش‌های مجلس ۱۳۹۰: ۲) که با بحران جهانی، از میزان این کمک‌ها کاست.

۵. بسیج سیاسی، رسانه و انقلاب

رسانه چه نقشی در بسیج سیاسی طبقه متوسط رو به افول داشت؟ چگونه از رسانه‌ها برای پیروزی جنبش استفاده کردند؟ و رسانه چه تغییری در نوع بسیج سیاسی جوانان ایجاد کرد؟

در دوران انقلاب مصر، لطیفه‌ای به صورت sms در میان جوانان و دانشجویان این کشور با این مضمون ارسال می‌شد: «حسنى مبارک پس از مرگ، انور سادات و جمال عبدالناصر را در برزخ ملاقات می‌کند. سادات از وی می‌پرسد، با سم یا به ضرب گلوله کشته شدی؟ حسنى مبارک در پاسخ می‌گوید: فیسبوک کارم را تمام کرد».

شکی نیست که اگر رسانه‌های اجتماعی و شهروندی (فیسبوک، اینترنت، موبایل و...) نبود، جنبش طبقه متوسط جدید، به این شدت و حدت نبود. آیا اگر اینترنت نبود، خودسوزی بوعزیزی یا شهادت خالد سعید به این سرعت در میان دانشجویان پخش می‌شد؟ «اولین جرقه انقلاب کشورهای عربی را خواهر «محمد بوعزیزی» از طریق رسانه‌ها روشن کرد. لیلا اولین کسی بود که در رسانه‌ها از علت خودسوزی برادرش گفت و خواهان برابری سیاسی شد. لیلا بوعزیزی در مصاحبه‌ای گفت: برادرم درهایی را باز کرد که از آن می‌توان دموکراسی و آزادی را احساس کرد». (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۲۵)

برخی از تحلیل‌گران روابط بین‌الملل، تحولات کنونی خاورمیانه را انقلاب فیسبوک، انقلاب توییتر یا انقلاب رسانه‌های اینترنتی و ماهواره‌ای نامیده‌اند. آن چه که این دولت‌ها، یا از میزان نفوذ و اثرگذاری‌اش غافل بودند یا ابزار کنترل آن را نداشته‌اند، دسترسی جوانان به ابزارهای نوین ارتباطی بود. فضایی که این امکان را فراهم می‌سازد تا چند هزار نفر در یک آن به تبادل ارتباطات بپردازند و در پردازش

آن نیز با هم مشارکت کنند و در یک لحظه از تصمیم‌های هم آگاه شوند و برنامه‌ریزی کنند. تردیدی نباید کرد که این انقلاب بزرگ، از خارق‌العاده‌ترین دستاوردهای علمی بشر در دهه آخر قرن بیستم است. (قربان اغلو، ۱۳۸۹: ۲۱)

اینترنت یک رسانه به سرعت در حال رشد و گسترش به ویژه در میان جوانان است. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که استفاده از اینترنت در بین گروه‌های سنی جوان‌تر جهان عرب، شایع‌ترین است؛ به ویژه گروه‌های سنی جوانان ۲۰ تا ۳۰ سال حریصانه‌تر از بقیه جمعیت از این شبکه استفاده می‌نمایند؛ (Abdulla, 2007: 50) به نحوی که شمال آفریقا با نرخ رشد بی‌سابقه ۷۷/۴ درصد کاربران اینترنت در سال ۲۰۱۱، رتبه نخست افزایش رشد کاربران در جهان را کسب کرد. مصر با ۲۰ میلیون و ۱۳۶ هزار کاربر و ۲۹۵ هزار و ۲۴۰ عضو فیسبوک رشد بسیار سریع در زمینه گسترش رسانه‌های ارتباط جهانی داشته است. حتی نرخ استفاده از توئیتر در جریان سقوط حسنی مبارک، رشد ۱۵۱ درصدی را تجربه کرده است. براساس آمار موجود، از ویدئوهای به اشتراک گذاشته شده در شبکه‌های مجازی، در هر روز ۵/۵ میلیون نفر بازدید داشته‌اند. مهم‌ترین دلیل گسترش رسانه‌های ارتباط جهانی، رشد طبقه متوسط رو به افول بود؛ به دلیل این که این طبقه دسترسی به اطلاعات را محدود به وسایل ارتباطی سنتی همانند تلویزیون و روزنامه‌ها نمی‌کند بلکه از ابزارهای نوین ارتباطی نیز برای دست یافتن به اطلاعات استفاده می‌کنند. پس می‌توان گفت: «رشد این طبقه زمینه‌ساز استفاده گسترده‌تر از رسانه‌های نوین ارتباطی می‌شود».

جدول شماره ۴. استفاده از اینترنت

نام کشور	تعداد کاربران اینترنت	کل جمعیت	متوسط سن	درصد جمعیت کاربران
مصر	۲۰۱۳۶۰۰۰	۸۰۴۷۱۸۶۹	۲۴	۲۵۰۲
تونس	۳۵۰۰۰۰۰	۱۴۳۲۵۰۰۰	۲۴/۹	۲۴/۴
الجزایر	۴۷۰۰۰۰۰	۳۴۸۹۵۴۷۰	۲۷/۱	۱۳/۴۶
لیبی	۳۵۳۹۰۰	۶۴۱۹۹۲۵	۲۴/۲	۵
يمن	۲۳۴۹۰۰۰	۲۳۵۸۰۲۲۰	۱۷/۸	۹/۹۶

نکته جالبی که از این جدول می‌توان دریافت کرد، این است که درصد استفاده از اینترنت و میانگین سنی کاربران در کشور مصر و تونس که پیشگام تحولات بودند

تقریباً یکسان است؛ دلیل اصلی این برابری می‌تواند رشد سریع مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها در هر دو کشور باشد؛ زیرا معمولاً جوانان قبل از ورود به دانشگاه‌ها اطلاعات اندکی از اینترنت و به ویژه فیسبوک دارند که نقش اساسی در آگاه‌سازی و تحولات دو کشور داشت. نکتهٔ دوم، می‌توان به جوان بودن متوسط سن کاربران اینترنت اشاره کرد که غالباً از دانشجویان هستند. نکتهٔ جالب دیگر این است که می‌توان میان درصد جمعیت کاربران اینترنت و مدت زمان اعتراض‌ها رابطهٔ معکوس برقرار کرد. مصر و تونس در فاصلهٔ زمانی اندکی حکام خود را سرنگون کردند، اما لیبی و یمن در فاصلهٔ زمانی طولانی‌تر این کار را انجام دادند. یکی از دلایل آن استفاده کم‌تر از اینترنت و فیسبوک بود. نکتهٔ چهارم این است که مصر و تونس، به دلیل استفاده از اینترنت، انقلاب مسالمت‌آمیزتری نسبت به یمن و لیبی داشتند؛ به عبارتی می‌توان رابطهٔ مثبتی بین درصد جمعیت کاربران و مسالمت‌آمیز بودن جنبش طبقه متوسط جدید برقرار کرد.

در مصر با وجود احزاب و گروه‌هایی چون «الوفد» و «اخوان المسلمین» و به رغم حضور مخالفان و منتقدان سرشناسی مانند «ایمن النور» و «محمدالبرادعی» در میان مخالفان، جرقه حرکت ضددولتی به دست نوجوانان و جوانانی زده شد که کسی آنها را جدی نمی‌گرفت. دعوت اولیه برای برگزاری تظاهرات ۲۵ ژانویه (روز خشم)، از سوی این جوانان صورت گرفت. بیشتر نیروهای حاضر در خیابان‌های قاهره و دیگر شهرها را همین افراد ناشناس، اما مسمم تشکیل می‌داد. از جمله مهم‌ترین واکنش‌های جمعی و اعتراضی توسط گروه‌های جوانان ۶ آوریل و گروه خالد سعید صورت گرفت که در پی دستگیری و مرگ مشکوک جوانی به نام «خالد سعید» به دست نیروهای امنیتی در اسکندریه تشکیل شد. (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۱۶)

قتل خالد سعید مشابه حادثه خودسوزی محمد بوغزیزی در تونس، زمینهٔ شکل‌گیری اعتراضات دانشجویان شد. در این باره صفحه‌ای در فیسبوک به یاد او و با شعار «ما همه خالد سعید هستیم» ایجاد شد که بیش از ۳۷۵ هزار عضو را به خود جلب کرد و نخستین اعلام همگانی برای حضور در روز «جمعه خشم»، بر روی این صفحه اعلام شد. این صفحه نیرو محرکه اصلی در اطلاع‌رسانی، هدایت نیروهای انقلابی و محل تجمع اخبار و اعلان‌های مربوط به رویدادهای

جاری مصر بود که از رهگذر فضای مجازی سازماندهی و هدایت می‌شد. پس از آزادی «وائل غنیم» نیز حدود ۹۰ هزار نفر در فیسبوک، ضمن اعلام بی‌اعتمادی به احزاب و گروه‌های سیاسی موجود، وی را سخنگوی خود دانستند.

روش طبقه متوسط رو به افول، ضمن تسریع در فرایند انقلاب، نقطه ضعف اساسی نیز داشت. استفاده از اینترنت موجب شد که طبقه متوسط جدید فاقد رهبر واحد، سازمان منسجم، ایدئولوژی و خط مشی دقیق و تعریف شده باشد. به همین دلیل است که طبقه متوسط جدید با این که شروع کنندگان تحولات خاورمیانه بودند، اما نتوانستند به عنوان تاثیرگذارترین گروه‌ها باقی بمانند و جای آنها را گروه و احزاب به ویژه اخوان المسلمین گرفتند.

در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۱، حکومت مصر خدمات اینترنت و تلفن همراه را برای حدود یک هفته قطع کرد. اگر ضربه‌ای که جوانان ناراضی از اینترنت و تلفن همراه به پایه‌های حکومت مبارک زدند کاری نبود، حکومت این خدمات را قطع می‌کرد؟ قطع خدمات اینترنت و تلفن همراه، نشان دهنده اهمیت آنها در جنبش است. تلفن همراه به وسیله‌ای برای گرفتن و پخش تصاویر ضرب و شتم تحصیلکردگان مصری تبدیل شده بود. دلیل مصمم بودن انقلابیون را علاوه بر اوضاع نابسامان حکومت مصر، می‌توان به دلیل نقش تصویری رسانه‌ها در تهییج و خشم طبقه متوسط فقیر نیز دانست. به عبارتی، اذعان نسبت به این امر که جنبش به شهادت طبقه متوسط رو به افول منتهی شد یک چیز است و به چشم دیدن سیلاب خون به جا مانده از نبرد دانشجویان یا صحنه شهادت قربانیان از طریق اینترنت و تلفن، چیز دیگری بود.

به طور کلی، طبقه متوسط جدید، به چند صورت از رسانه‌ها برای پیروزی در انتخابات استفاده کرد: ۱- رسانه‌های اجتماعی کمک کردند تا نوعی حوزه عمومی برای بیان آزادانه ایجاد شود؛ همان طور که در بیان آزادانه دیدگاه در فیسبوک، توئیتر و ویدئوهای یوتیوب شاهد آن هستیم؛ ۲- یک فضای مجازی برای گردهمایی و اجتماع فراهم کرد؛ همان طور که در محبوبیت صفحه «ما همه خالد سعید هستیم» شاهد آنیم؛ ۳- از توانایی معترضان برای طراحی، سازماندهی و اجرای اعتراضات مسالمت آمیز حمایت کرد؛ همان طور که در کاربرد رسانه



اجتماعی توسط جنبش ۶ آوریل و دیگر گروه‌های فعال شاهد آنیم؛ و ۴- به عموم طبقه متوسط جدید این امکان را داد تا در روزنامه نگاری شهروندی مشارکت نمایند، همان طور که در تکثیر تصاویر و ویدئوهای ضبط شده توسط تلفن همراه به صورت آنلاین و نیز در گزارشات و رسانه‌های بین‌المللی شاهد آنیم. (khamis & Vaughn, 2011: 23-24)

نتیجه‌گیری

در میان طبقات مختلف از جمله کارگران صنعتی، فقیران و حاشیه نشینان و طبقات ممتاز و بالای جامعه، هیچ کدام انقلابی‌تر از طبقه متوسط جدید نیستند. بررسی تحولات تاریخی و انقلاب‌های کلاسیک در چند سده اخیر، نشان می‌دهد که طبقه متوسط جدید کانون مخالفت در شهر است و دانشجویان، کارآمدترین و شورشی‌ترین گروه در میان این طبقه هستند.

طبقه متوسط جدید در کشور مصر را می‌توان طبقه متوسط رو به افول دانست؛ زیرا آنها علی‌رغم داشتن تحصیلات دانشگاهی و فرهنگ بالا، با دو مشکل عمده روبرو بودند. اولین مشکلی که این طبقه با آن روبرو بوده است، فقر اقتصادی است. آمارها نشان می‌دهد که بی‌کاری در میان تحصیل کردگان دانشگاه ۱۰ برابر نرخ بی‌کاری در میان اقشار عادی و غیرتحصیل کرده جامعه است. براساس گزارش‌های بین‌المللی، بیش از ۵۰ درصد جوانان پسر گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال ازدواج نکرده‌اند که این بالاترین نسبت در میان کشورهای در حال توسعه است. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل ناکارآمدی سیاست‌های نئولیبرالی مصر و خشم طبقه متوسط رو به افول را ضعف مدیریتی و تبعیض طبقاتی به حساب آورد. رژیم مصر در سال ۲۰۱۰، رشد اقتصادی ۸ درصدی را تجربه می‌کرد؛ در حالی که فقر و بی‌کاری طبقه متوسط رو به افول، روز به روز افزوده می‌شد.

دومین مشکل این طبقه ضعف جامعه مدنی و استبداد سیاسی بود که امکان مشارکت سیاسی را از آنها سلب کرده بود. می‌توان یکی از دلایل رو آوردن طبقه متوسط رو به افول به ابزارهای نوین ارتباطی را ترس از اقتدارگرایی حسنی مبارک دانست. آنها علیه تهاورهای معرفتی شرق شناسانی که قائل به «استثنای عربی»

بودند، شوریدند و زمانی که گروه‌ها و احزاب سیاسی مصر سکوت اختیار می‌کردند، شعارهای دموکراتیک سر می‌دادند.

اگر وسایل ارتباط جمعی نبود، جنبش طبقه متوسط رو به افول، با این سرعت حسنی مبارک را سرنگون می‌کرد؟ قطعاً جواب منفی است. وسایل ارتباط جمعی، به نحو چشمگیری در کشور مصر گسترش یافته است. کشور مصر در سال ۲۰۰۴، از نظر رتبه کابران اینترنتی در رتبه ۱۳۶ جهانی بود، اما با گسترش بسیار سریع این ارتباطات، در سال ۲۰۰۵، به رتبه ۹۹ جهانی رسید. در سال ۲۰۱۱ نیز حدود ۲۵ درصد مصری‌ها که عمدتاً جوانان تحصیل کرده مصر بودند، از کاربران اینترنت به حساب می‌آمدند. فیسبوک یکی از ابزارهای کلیدی در گسترش جنبش بود. صفحه فیسبوک «کلنا خالد سعید»، بیش از ۳۷۵ هزار نفر عضو داشت که نخستین اعلام همگانی برای روز جمعه خشم از طریق این صفحه انجام گرفت.

رسانه‌های جدید نقش مهمی در یارگیری و اطلاع‌دهی از اخبار، گسترش جنبش و مدیریت آن و نحوه مبارزه با حکومت داشت؛ اما نکته ضعفی اساسی نیز داشت. استفاده از اینترنت موجب شد که طبقه متوسط رو به افول، فاقد رهبر واحد، سازمان منسجم و ایدئولوژی و خط مشی دقیق و تعریف شده باشد. به همین دلیل است که طبقه متوسط جدید، با این که شروع کننده تحولات خاورمیانه بودند، اما نتوانستند به عنوان تاثیرگذارترین گروه‌ها باقی بمانند و جای آنها را گروه‌ها و احزاب به ویژه اخوان المسلمین گرفتند.

امروزه طبقه متوسط رو به افول از سریع‌ترین رشد در میان طبقات مختلف مصر برخوردار است. طبقه‌ای که از اوضاع جامعه‌اش شرمسار و بیگانه است و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل جامعه و رسیدن در صف کشورهای پیشرفته است. آنان خواهان حضور فعال در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی جامعه هستند. بدیهی است که اگر به نیازهای آنها پاسخ داده نشود و در ساختارهای سیاسی و اقتصادی مصر وارد نشوند، شاهد موج جدیدی از اعتراض‌ها در کشور مصر خواهیم بود.*



منابع

الف - فارسی

- ابراهیم، سعدالدین. ۱۳۹۰. *کتاب بیداری اسلامی ۱ (دلایل و ریشه‌ها)*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- احمدی، حمید. ۱۳۹۰. *جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی*، تهران: دانشگاه امام صادق.
- احمدیان، حسن. ۱۳۹۰. «گذار مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره چهارم.
- اسپوزیتو، جان و وال، جان. ۱۳۹۰. *جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)*، دوم، شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.
- اوتواوی، مارینا. ۱۳۸۶. *گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی*، سعید میرترابی، تهران: قومس.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۱. *انقلاب و بسیج سیاسی*، چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
- دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس. ۱۳۹۰. *انقلاب‌های خاورمیانه و شمال آفریقا در هفته گذشته*، شماره مسلسل ۲۶۰۱۰۸۰۶.
- دکمجیان، هرایر. ۱۳۶۶. *جنبش‌های اسلامی در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)*، حمید احمدی، تهران: کیهان.
- زکریا، فرید. ۱۳۸۴. *آینده آزادی (اولویت دموکراسی بر لیبرالیسم)*، امیرحسین نوروزی، تهران: طرح نو.
- سعیدی، شیوا. ۱۳۹۰. «ریشه‌های اقتصادی قیام مصر»، *ماهنامه بازار بین‌الملل*، سال سوم، شماره یازدهم.
- قربان اغلو، جاوید. ۱۳۹۰. «چیستی و ماهیت جنبش‌های خاورمیانه» *ماهنامه پژوهشی، تحلیلی، اجتماعی آیین*، شماره ۳۴ و ۳۵.
- موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. ۱۳۹۱. *کتاب بیداری اسلام (۲)*، ویژه مطالعات موردی، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- واعظی، محمود. ۱۳۹۱. *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه*

(نظریه‌ها و رویکردها) تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 ویتس، تارا کافمن. ۱۳۹۰. *پایه‌های لرزان آزادی؛ نقش آمریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب*، داوود آقایی و حسن احمدیان، تهران، سرای عدالت.
 هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰. *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.
 هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۳. *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، احمد شهسا، تهران، روزنه.
 هانکوک، ملیسا. ۱۳۸۸. «مصر، توافقات تجاری و چالش‌های اجتماعی»، علی ورمزیار، *اندیشه گستر سایپا*، شماره ۹۳.
 هرمزی، شانی. ۱۳۸۷. «سیاست خارجی آمریکا و روند اصلاحات اقتصادی در مصر و عربستان»، *فصلنامه راهبرد*، شماره چهل و هفتم.

ب- انگلیسی

- Abdulla, R. A. 2007. *The Internet in the Arab World: Egypt and Beyond*, New York: Peter Lang Publishing.
- Asef, bayat. 2010. *Lifeds Politics*, Amesterdam University: press.
- El-hamid, Fatma. 2005. *The Effects of Structural Adjustment on Youth Unemployment in Egypt*, paper presented at the twelfth Annual Conference of the Economic Research Forum.
- Gause, F. Gregory. 2011 July/August. "Why Middle East Studies Missed the Arab Spring", *Foreign Affairs*.
- Goldeston, Jack A. 2011 May/June. "Understanding the Revolution of 2011", *Foreign Affair*. <http://www.foreignaffair.com/articles/67694/Jack-a-goldeston/understanding-the-revolution-2011>.
- Hassan, Yahaya, 2011, *Social Policy in the Arab World and Social Justice*, in www.articlesbase.com/culture/article-375/2011.
- Hinnebusch, Raymond .1993. The politics of economic reform in Egypt, *Third Word Quarterly*, Vol.14, No.1:159-71.
- Hinnebusch, Raymond.1985. *Egypt Under Sadat: The Post-Populist Development of an Authoritarian-Modernizing Regime*, Cambridg: Cambridg University Press.
- International Human Development Indictors. 2011. *United Nations Development Program* (UNDP). [/hdrstats.undp.org/en/countries/profiles/EGY.html](http://hdrstats.undp.org/en/countries/profiles/EGY.html).
- International Labour Organization (ILO). 2011. *Youth Unemployment in the Arab Word Is a Major Cause for Rebellion*. www.oil.org/global/about-



the-oil/press-and-media-centre/insight/WCMS-154078/lang-en/index.htm.–

Khamis & Vaughn. 2011. Cyber Activism in the Egyptian Revolution: How Civic Engagement and Citizen Journalism Tilted the Balance, **Arab Media and Society**, Issue 13.

OxResearch. 2007, Jan 18. **Middle East: Population Growth Poses Huge Challenge**, Oxford.

Richards, Alan and John Waterbury. 1996. **A Political Economy of the Middle East**, Boulder, Co: Westview Press.

Springborg, Robert. 1989. **Mubarak's Egypt: Fragmentation of the Political Order**, Boulder, Colo.: Westview Press.

United Nations. 2006. World Population Prospects.